

فردید دوم؟

نقدی بر شیوه برخورد و مواجهه سیدجواد طباطبایی با منتقدانش

منبع: مجله اندیشه پویا، شماره ۱۶، خردادماه ۱۳۹۳

۱- چندی پیش، پاسخ سیدجواد طباطبایی به منتقدانش را در یک سایت خبری خواندم. بنابر عادت مألوف و به اقتضای طبیعت، ایشان به منتقدان خود، حاتم قادری و هاشم آقاجری، به تندی حمله کرده است. در این میان، من نیز از لطف او بی‌نصیب نمانده و به طنز و طعنه، در زمره «دانشمندان طراز اول فلسفه اخلاق» قلمداد شده‌ام. از میان سطور زهرآلود پاسخ وی، به سهولت می‌توان آتش خشم و کینه نویسنده نسبت به منتقدان را مشاهده کرد و متأسفانه، این شیوه رماننده و خودستایانه و تخفیف‌آمیز، در عموم پاسخ‌های مکتوب ایشان دیده می‌شود. در این میان چهره‌های فرهنگ و اندیشمندانی چون داریوش آشوری، صادق زیباکلام، داریوش شایگان، علی شریعتی، حمید عنایت، کریم مجتهدی، مصطفی ملکیان، حسن یوسفی اشکوری و... از حملات بی‌امان او بی‌نصیب نمانده‌اند و متأسفانه این شیوه دل‌آزار و فضل‌فروشانه در سالیان اخیر در نوشته‌های برخی از حواریون طباطبایی نیز راه یافته است؛ تو گویی می‌توان با ردیف کردن چند واژه آلمانی، مخاطبان را مرعوب کرد و به جای اقامه استدلال، مشت‌اصطلاح و ناسزا حواله ایشان کرد. ممکن است برای برخی از فلسفه‌پیشگانی که تاکنون در محیط‌های فلسفی جدی داخل و خارج کشور نبوده و استاندیده و در سمینارهای آکادمیک شرکت نکرده باشند، فلسفه‌ورزی هم‌عنان با تکرار چند اصطلاح و بی‌سوادخواندن و تمسخر دیگران باشد، اما اهل نظر از این معامله بدورند و نیک می‌دانند که این شیوه در ترازوی تحقیق وزنی ندارد و بی‌نیاز از اظهار علامگی و از منظر دانای کل سخن گفتن و دیگران را کم‌فضل و کم‌مایه خواندن و خود را طاووس علین دیدن‌اند. بر همین سیاق، می‌توان مدعی شد که طباطبایی نیز اگرچه در برخی حوزه‌ها کار کرده و فی‌المثل با فلسفه هگل آشنایی دارد، اما با فلسفه تجربی لاک و بارکلی و هیوم، و فلسفه علم و فلسفه دین و فلسفه زبان و توسعاً فلسفه تحلیلی، و همچنین عرفان خراسانی و الاهیات جدید آشنا نیست. از این حیث، البته عیبی متوجه طباطبایی نیست؛ چراکه وی نظیر دیگر محققان در برخی حوزه‌ها کار کرده و در حوزه‌های دیگر ورودی ندارد و هیچکس در قلمرو علوم همه‌دان و علامه دهر نیست. در این میان، آنچه محوریت و اهمیت دارد، عبارت است از دراز کردن پای مدعا به اندازه گلیم دلیل و همگان را نشسته بر سر یک سفره انگاشتن و ردای رعونت و تبختر را از تن به‌در کردن و گشوده‌بودن نسبت به گفت‌وگوی انتقادی و ملتزم گشتن به قواعد بازی معرفتی؛ امری که در نوشته‌های طباطبایی نشانی از آن نیست. با خواندن برخی از نوشته‌های هواداران طباطبایی در ماه‌های اخیر، به یاد حکایتی افتادم که دبیر عربی ما در دبیرستان نقل می‌کرد. برخی از طلبه‌ها، در سالیان نخست آموزش در حوزه که تازه با زبان عربی آشنا شده‌اند، با به‌کار بستن وقت و بی‌وقت برخی واژگان عربی در سخنان خود، اظهار لحنیه می‌کنند؛ تا مگر مخاطبان ساده‌دلی را بفریبند و فضل نداشته خود را به رخ کشند و به آنان بفروشند.

۲- در این نوشتار نمی‌خواهم به شیوه مختار طباطبایی قلم را بگردانم و به او بپردازم؛ همچنین بر آن نیستم تا آثار و مکتوباتش را در ترازوی نقد قرار دهم؛ در سالیان اخیر توفیق یافته‌ام به بررسی آثار متفکرانی نظیر داریوش شایگان، علی شریعتی، عبدالکریم سروش، سیدمحمدحسین طباطبایی، محمد مجتهد شبستری، مرتضی مطهری، مصطفی ملکیان و... در قالب مقاله، مصاحبه و کلاس درس پرداخته، با صورت‌بندی آرا و مدعیات ایشان، به نقد و بررسی آن‌ها بپردازم. چنان که درمی‌یابم، هریک از این افراد، مشارکتی در ارتقای مباحث

اندیشگی در دهه‌های اخیر داشته‌اند؛ برخی با نسبت‌سنجی میان سنت ایرانی - اسلامی و مقومات جهان جدید و بساختن مفاهیم رهگشایی چند، برخی دیگر نیز با مشارکت در مباحث فلسفی و الاهیاتی و عرفانی و معنوی. اما طباطبایی که دائم بر طبل انحطاط و امتناع می‌کوبد و به تعبیر رسا و نیکوی علی میرسپاسی، آثارش در زمره روایت‌های یأس روشنفکری در ایران معاصر است، چه مفهوم راهگشا و کارآمدی ساخته و گره از کدام مشکل گشوده است؟ هنر اصلی ایشان سخن گفتن از منظر استاد اعظم است و القای همیشگی این مطلب که ما هرگز هیچ نبوده‌ایم و نیستیم. طباطبایی بر این باور است و به صد زبان گفته که ما دچار «امتناع اندیشه»، «انحطاط تفکر» و «تصلب سنت» شده‌ایم و گره فروسته ما به هیچ حیلتي باز نمی‌شود، مگر آن که اعتراف کنیم که هم سنت را بد فهمیده‌ایم، هم اندیشه مدرن را؛ در این میان نه متفکران و روشنفکران خوبی داشته‌ایم، نه مدرسان و نه فیلسوفان و نه مترجمان قابل قبولی. وی در کسوت مبصر و معلم کلاس روشنفکری، دیکته و مشق همه را تصحیح کرده و همه را مردود اعلام کرده است. یکی از همکارانم در «مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران» به‌درستی می‌گفت که در جامعه روشنفکری ما سیدجواد طباطبایی و آرامش دوستدار، گوی سبقت را در توضیح این دقیقه و نکته مهم از یکدیگر ربوده‌اند که ما هیچ نبوده‌ایم و هیچ نیستیم. روشن هم نیست که پس از اعتراف بدین خبط و خطای مهلک تاریخی، چگونه بار ما بار می‌شود و می‌توانیم بر مشکلات نظری و عملی فراوانی فائق آییم که با آن دست‌وپنجه نرم می‌کنیم. آن‌چه به‌زعم ایشان اهمیت بیش‌تری دارد، تأکید بر کم‌سوادی و نادانی دیگران است؛ امری که ترجیح‌بند مکتوبات طباطبایی است. بی‌جهت نیست که غالباً بیش از این که سخنان و ایده‌های ایجابی او تأمل‌برانگیز باشد و در محافل فکری و روشنفکری به بحث گذاشته شود، مقدمه کتاب‌ها و همچنین حملات ایشان به عمرو و زید محل اعتنا واقع می‌شود. اگر آتشی بود در این خانه که لابد کاشانه را می‌سوزاند؛ اما در پروژه فکری غیررهگشایی که نسبت چندانی با اینجا و اکنون ما ندارد و صرفاً در مقام نشان‌دادن ناتوانی‌های جبلی این و آن است و کفه سلبی آن سنگینی می‌کند؛ قاعدتاً امری جذاب‌تر از قدح و ذم دیگران برای مخاطبان یافت نمی‌شود.

۳- این سطور را به نیت دیگری می‌نویسم و آن توضیح این امر است که برخورد صاحب زوال اندیشه با مخالفان فکری‌اش، خصوصاً در دهه اخیر، تداعی‌کننده سبک مواجهه سیداحمد فرید با دیگران است. فرید نیز زبان‌گزنده‌ای داشت و از سر تخفیف و تبختر، با اهالی فرهنگ و روشنفکران این دیار مواجه می‌شد و فی‌المثل به انسان‌های نیک‌نفس و پاک‌نهادی چون مهدی بازرگان و علی شریعتی طعن می‌زد. با این تفاوت که فرید شفاهی بود و نانویسا، حال آن که طباطبایی نویسنده است و با کژدم قلم خویش برای زدن نیش به سروقت دیگران می‌رود. کار روشنفکری در زمانه پرتلاطم و پرتب‌وتاب کنونی هم‌عنان با جدّ و جهد نظری و عملی در راستای برطرف‌شدن موانع نهادینه‌شدن دموکراسی است؛ امری که جایگاه روشنی در آثار طباطبایی ندارد. علاوه بر این، طنز روزگار است که طباطبایی با حاملان سازوکار دموکراتیک، از جمله نواندیشان و روشنفکران دینی معاصر، قویاً درمی‌پیچد و درعین حال در برابر سخنان و رفتار بنیادگرایان سکوت اختیار می‌کند. تو گویی مشکلات نظری و عملی این دیار، تنها متوجه جماعت نواندیشی دینی است و بس. در پیچیدن با روشنفکران و اهل نظر است، و مماشات کردن با «دیگران»، البته تأمل‌برانگیز است و پیام روشنی دارد (بگذریم از این که نسبت میان ایده «ایران شهری» او و آرای برخی از فقه‌ای عصر مشروطه هیچ روشن نیست، بلکه روشن است که نسبتی برقرار نیست).

۴- طباطبایی به‌رغم حملات عنیفی که به دیگران می‌کند، خاطری ناآسوده و نامطمئن و نگران دارد. از این رو انتقادات دیگران را هیچ بر نمی‌تابد و برآشفته و پریشان می‌شود و در نقد، پرخاشگرانه به مصاف حریف می‌رود. چگونگی مواجهه او با انتقادات محترمانه هاشم آقاچری و حاتم قادری مصداق بارز این امر است وقتی که می‌نویسد: «من آهنگ آن ندارم که به تفصیل و دقت به جزئیات گفته‌های قادری

و آقاجری پردازم، که به دلیل اندک آشنایی با مرتبه نازل دانش آن دو، می دانستم که چه می توانند بگویند... در این بخش از نوشته، از باب مفهوم مخالف بحث علمی، ملاحظاتی درباره قادی و آقاجری به عنوان نمونه های بی دانشی و پرمدعایی می آورم تا راه را بر اصل بحث هموار کرده باشم... کمترین چیزی که می توان گفت، این است آن دو دانشگاهی نیستند، بلکه منصوب به استادی هستند... پیش تر از این که به برخی دیگر از ادعاهای آقاجری اشاره کنم، کوشش می کنم نظر دیگری را درباره نخوانده حرف زدن هر دو استاد تربیت مدرس مطرح کنم... آقاجری معنای کلمات را نمی داند، و انتحال یکی از آن کلمات بود که به آن اشاره کردم، از نقل قول کردن درست نیز ناتوان است، اما چون به شعاردادن عادت کرده، گمان می کند که همه جا می توان شعار داد و البته کسی جرئت اعتراض نیز نمی تواند داشته باشد... آقاجری نه تنها معنای کلمات مشکلی مانند «انتحال» را نمی داند و به کار می برد، بلکه، اگر جدل نمی کند و برای پیشبرد کار خود یاره نمی بافد، ریاضیات در حد دوم دبستان هم نمی داند... آقاجری، مانند مرشد خود شریعتی، از سیاست هیچ نمی داند... برادر! این نقد کانتی چه صیغه ای است؟... نخستین وظیفه ای که دارید این است که بگویید در چه شرایطی درس نخوانده به یک کرشمه مدرس شده اید!... آری، این چنین نیستید برادران که می نمایید! برادران، چنین بنمایید که هستید! جو فروشان گندم نما... آقاجری با یادداشت های فراوان آمده بود و کتاب را نیز روی میز چیده بود، اما هیچ دلیلی جز لفاظی های بی مبنا از او صادر نشد.

چنان که می بینیم راوی «امتناع تفکر»، ذهن استدلالی و روشنی ندارد، از این رو بیش از آن که استدلالی له مدعیاتش اقامه کند و در مقام نقد استدلال های مخالفان و منتقدان برآید، از شگرد تخفیف رقیب و فضل فروشی بهره می گیرد؛ شیوه ای که در ترازوی تفلسف وزنی ندارد و تنها به کار مرعوب کردن کسانی می آید که از دور دستی بر آتش دارند و در بدایت طریق اند.

۵- مبدع «تصلب سنت»، عموماً به کم تر از سخن گفتن درباره کل تمدن و فرهنگ و تاریخ ایران و مغرب زمین رضایت نمی دهد و در سطح کلان و از ارتفاع و «از سر ربوه در دمشق» نظر میکند. اما از قضا وقتی این «فیلسوف سیاست» از آسمان انتزاع پای بر فرش انضمام نهاده و برخلاف رسم مألوف، درباره سیاست روز سخن می گوید اولاً نشان می دهد که تا چه میزان تحلیل های «فیلسوف سیاست» و ماکیاولی شناس ما در قلمرو سیاست عملی، به دور از تحولات روز است؛ ثانیاً از یک تحلیل منطقی ضعیف در صورت بندی مدعیات پرده برمی دارد. مهم نیست که طباطبایی در سنت فلسفه تحلیلی کار نکرده و با آرای فیلسوفان تحلیلی آشنایی ندارد، چرا که کثیری نظیر او دانش آموخته سنت فلسفه قاره ای اند و با هگل و نیچه و هایدگر دم خور؛ اما مهم است که یک اهل فلسفه، فارغ از این که در کدام سنت فلسفی تربیت یافته، منطقی و مستدل سخن بگوید و حتی المقدور سخنانش عاری از ناسازگاری درونی باشد؛ در غیر این صورت گفته ها و نوشته هایش خطایی و رهن و غیر معرفت بخش خواهد بود، هر چند در میان الفاظ و اصطلاحات پرطمطراق و مظنطن پیچیده شده باشد. سیدجواد طباطبایی در بهار سال ۸۸ شمسی و در آستانه انتخابات ریاست جمهوری در گفت و گویی گفته بود: «نمی خواهم در مورد سیاست روز صحبت کنم، مشکلات کنونی کشور، مشکل امروز یا چند سال اخیر نیست؛ ما از بسیاری جهات به طور تاریخی و در صد سال گذشته نتوانسته ایم خود را با الزامات تحولات اساسی و بنیادین دنیا سازگار کنیم. اصلاحات اساسی و بنیادین نیازمند نظریه است که هرگز درباره آن به طور جدی نیندیشیده ایم و با این برنامه های سرهم بندی شده شب انتخابات نیز بدیهی است راه به جایی نمی بریم... بزرگ کردن خطر تداوم ریاست جمهوری احمدی نژاد مسئله ای است که اصلاح طلبان از مدت ها پیش روی آن کار کرده اند، اما من بخشی از این خطر را چندان جدی نمی بینم و فکر نمی کنم که دور دوم ریاست جمهوری احمدی نژاد آن طور که آن ها می گویند، فاجعه خواهد بود. دور دوم هم ادامه دور اول است و حتی من فکر می کنم شاید رئیس جمهور در صورت انتخاب، بخشی از رفتارهای خودش را هم بر اثر انتقادات، تصحیح

کند... تردیدی نیست که نگاهم معطوف به قدرت نیست. البته به دنبال قدرت بودن در دنیای جدید اصلاً مفهومی منفی نیست. اما دو نوع اهل قدرت بودن را باید از هم تمیز داد: کسانی که برنامه‌ای دارند و اهداف والایی را دنبال می‌کنند و گروه دیگری که تنها هدف آنان این است که مشاغل پیشین خود را بازیابند. من اگر منتقد آقای خاتمی هستم هم، از این‌روست که او خود را در اختیار دسته‌ای از سیاستمداران قرار داده است که از قدرت کنار گذاشته شده‌اند و می‌خواهند به‌هر قیمتی به قدرت بازگردند... معتقد بودم و هستم که هاشمی به‌هر حال به‌لحاظ سیاسی تمام شده است و حضور او در عرصه سیاسی کشور جز اثرات منفی نمی‌تواند داشته باشد.»

ایشان ابتدا می‌گوید بنا ندارد درباره سیاست روز صحبت کند و به‌سروقت مشکلات تاریخی ما در صد سال گذشته می‌رود؛ چند سطر پایین‌تر گویا فراموش می‌کند پیش‌تر چه گفته، تمام‌قد وارد تحلیل سیاسی روز می‌شود و پیش‌بینی‌هایی می‌کند که از قضا عموم آن‌ها ناموجه است. به بزرگ کردن خطر تداوم ریاست جمهوری احمدی‌نژاد اشاره می‌کند اما به‌رغم نظر طباطبایی، دوران دوم ریاست جمهوری احمدی‌نژاد با انواع مشکلات اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و بین‌المللی توأم شد آنچنان که امروز کثیری از یاران سابق او نیز از آن میراث به اصناف حیل تبری می‌جویند. طباطبایی تأکید می‌کند که ممکن است احمدی‌نژاد بر اثر انتقادات، رفتار خود را تصحیح کند، گویی که «فیلسوف سیاست» ما، سلوک سیاسی رئیس‌جمهور طی سال‌های ۸۴ تا ۸۸ شمسی را دریافته و نشناخته بود و از آن‌چه در آن سالیان رخ داده کم‌خبر و یا بی‌خبر بوده است که در غیر این صورت اینچنین قضاوت نمی‌کرد و سخن نمی‌گفت. علاوه بر این، صاحب «امتاع اندیشه» می‌گوید هاشمی رفسنجانی به‌لحاظ سیاسی تمام شده و حضور او در عرصه سیاسی کشور جز اثرات منفی ندارد؛ باز هم سخنی ناموجه. به نزد کثیری، رفتار سیاسی هاشمی تصویری متفاوت از این ادعاها را نشان می‌دهد؛ و با اعلام نظر طباطبایی، عمر سیاسی هاشمی تمام نشد و او همچنان در عرصه سیاست نقش‌آفرینی کرد. افزون بر این، طباطبایی در این مصاحبه، به‌درستی می‌گوید دنبال قدرت بودن در جهان جدید فی‌نفسه امر بدی نیست؛ همچنان که برنارد ماندویل هم می‌گفت که اگر کسب قدرت در زمره ذایل شخصی باشد، در عداد حسنات جمعی است؛ چراکه آثار و نتایج مثبتی بر آن مترتب می‌شود. کسی که در جهان جدید در پی کسب قدرت است، از ابراز این امر هیچ شرمنده نیست و میل و خواسته سیاسی خویش را مخفی نمی‌کند و تظاهر به اعراض از دنیا نمی‌کند. اما در سطور بعد، طباطبایی، به‌خطا میان کسانی که اهل قدرت‌اند و «اهداف والایی» را دنبال می‌کنند و کسانی که در پی آن هستند تا «مشاغل پیشین خود را بازیابند» تفکیک می‌کند و اولی را فرومی‌نهد و دومی را برمی‌کشد و مبتنی بر این تحلیل، رفتار سیاسی اصلاح‌طلبان را نقد می‌کند. باز هم طباطبایی تظنن ندارد که صدر و ذیل سخنش با هم نمی‌خواند. اگر کسب قدرت در جهان جدید فی‌نفسه خواستنی است، مددگرفتن از مفهوم «اهداف والا» که متضمن ارزش داوری است، نقض غرض است و بر آن مفروض اولیه قیدوبند می‌نهد و آن را از محتوا خالی می‌کند؛ چراکه بلافاصله می‌توان پرسید کدام اهداف والایند و کدام اهداف غیروالا؟ و چه کسانی می‌توانند و صلاحیت دارند که تشخیص دهند فلان هدف فی‌المثل والاست و بهمان هدف غیروالا. مدلول این سخن این است که دنبال قدرت بودن فی‌نفسه در جهان جدید خواستنی و مطلوب است؛ چه به انگیزه حفظ مشاغل پیشین باشد و چه در پی تحقق بخشیدن به فلان و بهمان هدف و ارزش. و مادامی که کسب قدرت متضمن نفی آزادی و اختیار و نقض حقوق دیگر شهروندان نباشد، مطابق با این مبنا که از مقومات سیاست‌ورزی در جهان جدید است و، موجه و برگزینی. پس، تفکیک طباطبایی در این میان ناموجه است و تحلیل سیاسی مبتنی بر این تفکیک ناصواب نیز باطل است و فرونهادنی. درباره خطاهای راهیافته در این مصاحبه بیش از این می‌توان سخن گفت؛ اما به مصداق «باقی این غزل را ای مطرب شریف/ زینسان همی شمار که زین سانم آرزوست» از آن‌ها درمی‌گذرم. مراد از برشمردن موارد فوق، نه پیش‌کشیدن بحثی سیاسی، بلکه توضیح این امر است که ماکیاولی‌شناس ما که با نخوت و تبختر درباره عمر و زید سخن می‌گوید، هنگامی که نزول اجلال می‌کند و پای در وادی امور ملموس

می‌گذارد و داد سخن می‌دهد، بطلان پیش‌بینی‌ها و ناسازگاری درونی سخنانش آشکار می‌گردد و بر همین سیاق، می‌توان در دیگر آثار صاحب «امتناع اندیشه» نیز نظر کرد و عیار آن‌ها را سنجید.

۶- از بزرگی به گوش جان شنیده‌ام که: بزرگش نخوانند اهل خرد/ که نام بزرگان به زشتی برد. سیدجواد طباطبایی به گواهی آثارش، تاکنون با تخریب و تخطئه شخصیت بزرگان و اهالی اندیشه، و نه نقد منصفانه و سازنده آرای ایشان، کار خود را پیش برده و پی گرفته است. سوئے ایجابی کارنامه او نیز متضمن تأکید بر امتناع و انحطاط و زوال است؛ اموری که در بن خود سلبی‌اند و از نبود و نفی و نیستی سخن می‌گویند و معطوف به گره‌گشایی و رفع معضلات و مشکلات این‌جا و اکنون ما نیستند. مراد اصلی از نگارش این نوشتار، چنان‌که گفته آمد، تأکید بر ظهور پدیده فردید دومی در عرصه روشنفکری ایران معاصر است؛ فردی که سودای کسب اعتبار از طریق تحقیر و تمسخر و تخفیف دیگران را در سر می‌پروراند. اگر ظهور فردید در تاریخ معاصر ما، بار نخست، به تعبیر مارکس امری تراژیک بود، سربرآوردن فردید نویسا در روزگار کنونی امری کمیک است. گوش‌سپردن به پند گرانبهای مولوی نیکوترین واکنش در این مقام است: هین تو کار خویش کن ای ارجمند/ زود، کایشان ریش خود برمی‌کنند.